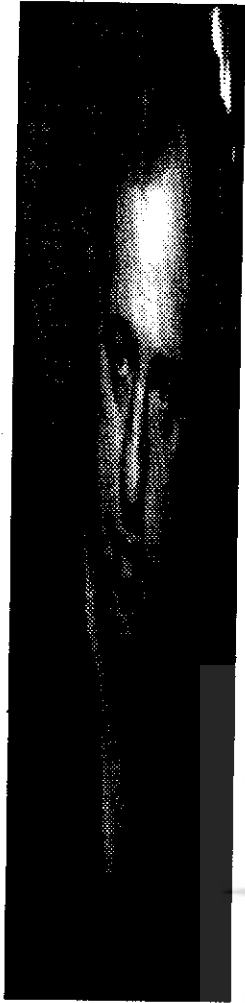


ترانه‌های در انتهای هر خیابان

Dire Straits

Mark Knopfler

ترجمه سهراب محبی



بی شک مارک ناflر Mark Knopfler یکی از بهترین گیتاریست‌های جهان است که صدای گیتارش، برای همیشه در خاطره تاریخ خواهد ماند. آن چه در زیر می‌خوانید، خلاصه گفت‌وگویی است که با ناflر یکی از کتاب‌های ترانه‌هایش داشته‌است.

من چه‌دست هستم، اما با دست راست ساز می‌زنم. در مدرسه، دو سه‌سالی کوشیدند نواختن ویولون با دست راست را به من بیاموزند؛ تا سن پانزده‌سالگی دیگر به نواختن به آن شیوه عادت کردم که امتیازات خود را دارد؛ باعث می‌شود که دست قوی‌ترم بر روی دسته قرار بگیرد و 'ویبرتو' vibrato خوبی ایجاد کند. به راحتی می‌توانم، هم‌زمان روی سه سیم فشار آورم.

زمانی که مشغول فراگیری گیتار بودم، با مضراب زه‌اد کار می‌کردم. مضراب بزرگترین آمپلی‌فایری است که وجود دارد، بنابراین استفاده نکردن از مضراب، مهمترین مشخصه سبک من است. هنگامی که هم‌زمان، از هر دو روش نواختن با پنجه و مضراب استفاده می‌کردم، متوجه شدم که می‌توانم اعمالی را که با مضراب انجام

می‌دهم با پنجه‌هایم نیز انجام‌دهم. این روش هم ساده‌تر بود و هم آهنگین‌تر.

این مسأله به مدت‌ها پیش از دایر استریت Dire Straits بازمی‌گردد. به‌خاطر دارم هنگامی که در ترن‌پایکلین Turnpike Lane بودم، متوجه پیشرفت سبک شدم.

کارکردن با چت آتکینز Chet Atkins و دیگر موسیقیدان‌های مانند او، به‌من کمک شایان کرد. همیشه وقتی که با موسیقیدانان خوب کار می‌کنی، چیزهای زیادی فرامی‌گیری.

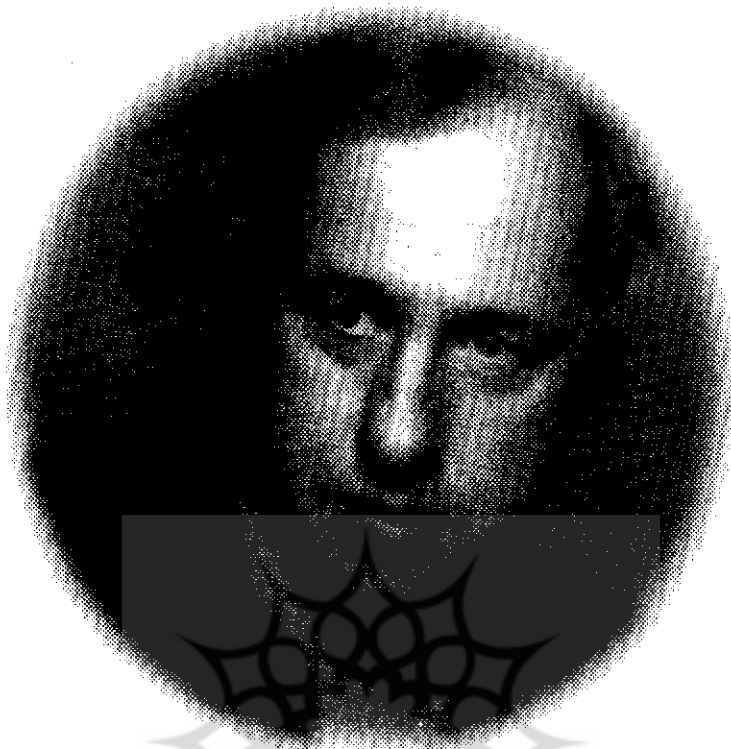
به‌هنگام سولونوازی، واقعا نمی‌دانم چگونه از کاردرمی‌آید. فکرمی‌کنم هرگاه قادر به خواندن نباشی، به‌این معناست که گیتار مانند صدای خود و تو آن را وادار به انجام کارهایی می‌کنی که در غیراین صورت، نمی‌توانستی از آن بخوای.

به‌نظر من موسیقیدان، اصطلاح پیچیده‌ای است. چیزی بسیار فراتر از مسأله تکنیک است. ون موریسون Van Morrison، در آوازخوانی بسیار روان است، ولی

همان روانی را در مورد نواختن گیتار یا پیانو ندارد، ولی این اصلا مهم نیست. او موسیقی را می‌فهمد و ریشه‌هایی عمیق در موسیقی سلتیگ Celtic و بلوز Blues دوانده‌است.

در امر نگارش، من هنوز نتوانسته‌ام به‌روشی حرفه‌ای دست‌یابم. می‌توانم بفهمم که برای یک نویسنده، این مسأله بسیار ضروری است. با این حال، نسبت به گذشته، پیشرفت داشته‌ام، ولی این چیزی است که باید هنوز رویش کارکنم. دوست دارم کارهایی کنم که به‌هنگام انجامشان، اصلا به‌موسیقی فکر نکنم. مانند مطالعه. خیلی مهم است که بتوانی از آن دور شوی، تا بتوانی با شادایی بیشتری به‌سویش باز گردی.

دوست دارم در ترانه‌ها، پویایی ایجادکنم. در تونل عشق Of Love Tunnel، موسیقی فرومی‌ریزد و دوباره ساخته‌می‌شود. مطمئن نیسم که آن‌را از کجا گرفته‌ام، ولی حس می‌کنم که این‌جایی گرفته‌باشم. بیشتر اشعارهایی که می‌نویسم، هیچ هستند. آن‌ها چیزها را جذب می‌کنند و سپس چیز متفاوتی را به‌بیرون



تراوش می‌کنند.

حرکت و پویایی نسبتاً آسانتر فهمیده می‌شوند، ولی چیزهایی هست که اصلاً نمی‌توانم شرح دهم، مانند انتهای ترانه در هر خیابان On Every Street جایی که یک ردیف همواره تکرار می‌شود. جورج مارتین George Martin می‌گوید که شبیه پوچینی Puccini یا شاید هم بلا بارتوک Bella Bartok، درست به خاطر نمی‌آورم، کدام.

مارک، در آغاز شرحی که در باره ترانه‌نویسی خود می‌دهد می‌گوید: "تونالیته‌های مختلف، حال و هواهای متفاوت ایجاد می‌کنند." و سپس می‌افزاید: "من نمی‌توانم صدایم را زیاد بالا ببرم، بنابراین بیشتر مایلم تونالیته‌ای را انتخاب کنم که ممکن است برای آهنگ مناسب نباشد، ولی برای دامنه صدای من مناسب است. از این نظر کمی محدودم. همیشه "فا ماژور" و "ر مینور" را دوست داشتم، آن‌ها در اصل یکی هستند.

بعضی وقت‌ها، هنگام ضبط، تونالیته اشتباهی را انتخاب می‌کنی - چرا نگرانی؟ Why worry در "می

ماژور"، ضبط شده بود، که اشتباه بود. من با دشواری آن را می‌خوانم، فکرمی‌کنم در تور قبلی آن را در "ر" اجرا کردیم. یا در ترانه برادران مسلح Brothers In arms که در تونالیته "لا بمل" اجرا شده و این مسأله آکورد "می ماژور" خوش آیندی به وجود آورده.

می‌دانم که از یک شعر ممکن است معانی متفاوتی استنباط شود، ولی در مورد موسیقی فکر نمی‌کنم مسأله باین شکل باشد. برای من موسیقی، فقط موسیقی است و هرآنچه در توان داری برای یک آهنگ انجام می‌دهی.

شکی نیست که اکنون متفاوت از قبل به ویلی مک‌تل نابینا Blind Willie McTell گوش می‌دهم. شکی نیست که می‌توان به مردم آموخت که با درک بیشتری به موسیقی گوش بدهند. مسأله فقط این است که در معرض موسیقی قرارگیری، هرچه بیشتر در معرض موسیقی‌های متفاوت قرارگیری، بیشتر می‌توانی از آن بیرون بکشی. از این نظر، بسیاری از به اصطلاح "خبرگان"، به راستی نومیدکننده‌اند.

هرگاه مشغول نوشتن ترانه‌ای هستم، هیچ ایده روشنی از آن چه می‌خواهم دریابم، ندارم. کمتر پیش می‌آید که چیزی همان‌طور که حس می‌کنی، دربیاید. فکر می‌کنم این موضوع تقریباً همه چیز، حتی زندگی را دربرمی‌گیرد. هرگاه مشغول نوشتن ترانه‌ای برای دایر استریتز Dire Straits هستم، هرگز به این فکر نمی‌کنم که آیا صنای دایر استریتز می‌دهد یا نه. هر چه می‌خواهد، دربیاید. و هرگز هم نگران به اصطلاح "ایست نویسنده" writer's block نیستم - حتی اگر چندین ماه چیزی ننویسم بازهم نگران نمی‌شوم. احتمالاً می‌دانم که بالاخره این ایست هم پایانی دارد. به نظر من استفاده بچه‌ها از کتاب‌های آموزشی مفید است، ولی به نظرم بهترین روش آموختن موسیقی، این است که تا می‌توانی به موسیقی‌های قدیمی گوش دهی. داشتن حسی از آن چه قبلاً بوده، به فراگرفتن چیزهای تازه کمک می‌کند. بی‌بی‌کینگ BB. King اگر به لونی جانسون Lonnie Jhonson گوش نمی‌داد، هرگز این‌گونه موسیقی نمی‌نواخت.